

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

مهرداد آهنگر  
۱۷ اکتوبر ۲۰۱۶

## ایرج مصداقی؛ تنها "شهید زنده پژواک شهداء" یا ...

۲

به ادامه گذشته:

باری!

نکات کوچک و بزرگ در این نوشته زیاد هستند. مثلاً: تا جایی که ما خوانده ایم و اطلاع داریم و دیگران نیز گفته اند، افراد امنیتی ایران خود را به اسم معرفی نمی کنند و همیشه با اسم "حاجی"، و "سید"، و "برادر" و جز این ها یک دیگر را خطاب می کنند. ولی، این ها از در وارد نشده خود را با اسم معرفی کرده اند. آیا این کار به این خاطر نبوده که به "اسناد" وزنه بیشتری داد؟!

از طرف دیگر، کپی / پیست هائی که به عنوان سند آمده اند، هیچ کدام به عقل من یکی جور در نمی آیند. مسأله به نظر من خیلی واضح است: لطفاً خود را برای چند دقیقه جای یکی از این افرادی که با "رها" چت می کنند قرار دهید: فرد/افرادی از وزارت اطلاعات؛ محمد حسین توتونچیان؛ مسعود و ابراهیم خدابنده؛ پرویز خزائی؛ مسلم فیلابی؛ شیرین نریمان؛ فریدون ژورک؛ حسن حبیبی؛ مهدی سامع؛ محمد اقبال؛ مینا انتظاری؛ و محمد راپوتام.

حال فرض کنید که شما جای یکی از این ها بودید و به شما وظیفه داده شده است که از طرف فرقه مجاهدین / وزارت اطلاعات، با یک نفر / عده ای که در فیس بوک یک کمپین در مورد کشتارهای سال ۶۰ درست کرده اند و در ضمن از ایرج مصداقی، که به نظر این سازمان "تواب تشنه به خون مجاهدین" می باشد حمایت می کنند، قول پول و امکانات بدهید و او/ایشان را علیه این شخص کنید. شما چگونه با این فرد/افراد وارد مباحثه و مذاکره می شوید؟

سناریویی که جلوی ما گذاشته شده است را با هم نگاه کنیم. خط اول: بیا به جای مصداقی با ما کار کن. اون آدم خطرناکی هست. به تو کلی هم پول می دهیم. خط دوم: نثار کردن فحش و بد و بیراه. خط سوم: تهدید به شکنجه، تجاوز و اذیت و آزار.

به عقل شما جور در می آید؟ به عقل من یکی که نه! آخر اگر یکی دو نفر از آنان چنین رفتاری داشتند، می شد گفت که این مسأله بر می گردد به کرکتر شخصی این فرد و هیچ چیزی نمی فهمد. ولی، وقتی که همگی: از مأمور وزارت

اطلاعات گرفته، تا برادران خداینده، تا هواداران مجاهدین، تا اعضای بلندپایه مجاهدین و جز این ها، دیگر قضیه به عقل جور در نمی آید.

البته، در صورت سر زدن این گونه رفتار، از جانب جناب محمد اقبال، یک مجاهد واقعی و تمام عیار، کاملاً قابل درک و پذیرش است. ایشان به خواهر خود، که سال ها عضو مجاهدین بوده است و اخیراً جزو "منتقدین" قرار گرفته است می گوید: "ماماچه پلیدک" و "حیوان لیبرتی". از قدیم هم گفته اند: کسی که با مادر خود زنا کند، با دیگران چه ها کند! بنده نه ادعای بلد بودن دارم و نه مهارتی برای نرم کردن دیگران از طریق تطمیع مالی و جز این ها دارم. ولی، اگر من بودم، با تمام ناشی بودنم، اول سعی می کردم که طرف را طی یک مدت نرم کنم و با وی راه بیایم. کلی هندوانه زیر بغلش بگذارم. هی به وی بگویم که تو راست می گویی، حق با تو است و "سازمان" هم اشتباهاتی داشته است. بیا وضعیت را ببین چطوری است. خلاصه خودم را به "موش مردگی" می زدم؛ مسعود رجوی، معلم ارشد همگی شان، که خدای این کارهاست. تا یواش یواش سر حرف پول را به میان بیاورم. و تازه، اگر هم قبول نکرد، همان خط اول، تهدید و فحاشی را شروع نمی کردم.

شما چه رفتاری می کردید؟ رفتار: تطمیع؛ فحاشی؛ و تهدید در ۳ خط؟!!

در مورد "مینا انتظاری" جناب مصداقی می گوید: "از مفاد مینا انتظاری یکی از هواداران مجاهدین در آریزونای آمریکا با "رها" اطلاع ندارم. اما می دانم این گفتگو با هدف خاموشی "کمپین شهدای دهه ی شصت" صورت گرفته است." - [نقل های قول ویراستاری نشده - پورتال-]

در مورد "محمد راپوتام" نیز می گوید: "از محتوای گفتگوی محمد راپوتام یکی از اعضای مجاهدین با "رها" بایستی از عراق و قرارگاه لیبرتی که ظاهراً به این پستی تن داده یا یکی از مسئولان فرقه با عکس و آیدی وی صورت گرفته باشد، آگاهم. نمیدانم او شخصاً وارد گفتگو با "رها" شده بود. موارد مطرح شده، آنقدر سست و ابلهانه اند که گاه تصور می کنم کسی که این موضوعات را عنوان کرده از عقل و شعور درست و حسابی برخوردار نبوده است. در مورد راپوتام گفتنی بسیار است ... بماند تا فرصتی دیگر."

در مورد این آخری فقط می توانم یک چیز بگویم: مرده شور این احمدی نژاد را ببرد که این "بگم؟ بگم؟" را دوباره در ایران مد کرد. این اولین باری نیست که جناب مصداقی "بگم؟ بگم؟" می گوید. در همین نوشته هم باز از این "بگم؟ بگم؟" ها می توان یافت. اتفاقاً موقعی افراد از این واژه "بگم؟ بگم؟" ها استفاده می کنند که طرفین از هم دیگر آتو دارند و طرف مقابل را تهدید می کنند. وگرنه، اگر چیزی داشتی، می گفتی! اگر تو بگو بودی، تا حالا گفته بودی! یا این که می خواهی نگهش داری برای "روز مبادا"، که اگر او گفت، تو هم پاتک بزنی! تا به این ترتیب از گفتن طرف مقابل جلوگیری کنی.

سازمان مجاهدین هر چه باشد، احمق نیست. آیا ما باید قبول کنیم که یک عده نچندان کم، که به قصد فریفتن فردی برای تغییر موضع کمپینی در فیسبوک و یا بستن آن وارد بحث و گفت و گو می شوند، در خط اول پیشنهاد پول می کنند و در خط دوم فحش خواهر و مادر و در خط سه شروع به تهدید می کنند؟! با عقل من یکی که جور در نمی آید. انگار دارند وسطی بازی می کنند که از "رها" توقع دارند با پیشنهاد پول، بلافاصله به جبهه مخالف شیرجه بروند.

من با بخشی از نظرات جناب مصداقی کاملاً موافقم، فقط با یک فرجه: نه فقط اظهارات آقای محمد راپوتام، که جناب مصداقی خوانندگان را قابل ندانسته و متن آن آورده نشده است، بل که تمامی این کپی / پیست ها را "تصور می کنم کسی که این موضوعات را عنوان کرده از عقل و شعور درست و حسابی برخوردار نبوده است."

جناب مصداقی خودش نیز به خوبی می داند، و من نیز شک ندارم که، هر کسی که فکر کند که مجاهدین "احمق" هستند، در اشتباه بزرگی به سر می برد؛ و در حقیقت خودش "احمق" است. آیا واقعاً ایشان فکر می کنند که این همه مواجب بگیر و مزدور را مجاهدین با تاکتیک ۱-۲-۳ یاد شده به دست آورده اند؟ شک ندارم که در این مورد ویژه "جواب" را جناب مصداقی بهتر از همه ما بلد است! هر چی نباشه، ایشان قبلاً، برای سال ها، در روابط و تشکیلات مجاهدین بوده است!

نگفتم این شمشیر دو لبه است؟ این هم یک نمونه دیگر؛ همین افشاگری علیه عمله و اکره و مواجب بگیران مجاهدین خود آقای مصداقی را نیز زیر سؤال می برد. اگر این ها این قدر انسان های کثیفی هستند که ایشان می گویند، و من هم مثل ایشان می پذیرم که هستند، پس چرا تا دیروز، به گفته خودتان در همین نوشته و در جاهای دیگر، شما را روی سرشان می گذاشتند، برای تان جلسه سخنرانی تشکیل می دادند و سی دی امضاء می کردند، و اصولاً خانه آنان شما چه کار می کردید؟ چرا این درندگان سیاسی از نزدیکان سیاسی و خانوادگی شما به حساب می آمدند؟ آن موقع آنان خوب بودند، الان از هفته پیش بد شده اند؟ برای شما نیز، درست مثل مسعود رجوی و فرقه صاحب مرده مجاهدین، خوبی و بدی افراد، بستگی تام و تمام به نزدیکی و دوری از شخص خودتان را دارد.

من افرادی را که در پادگان اشرف بودند و سپس به لیبرتی انتقال پیدا کردند، به جز یک نفر، آن هم برادرش را فقط، نمی شناسم و اصلاً نمی دانم که در گذشته چه کاره بوده اند و چه کرده اند. در همین مورد، اما، می توان به این نکته نیز اشاره کرد که طبق برخی نوشته های جناب مصداقی، آن هم تنها هنگامی که یکی از آنان پاچه ایشان را می گیرد، ما ناگهان متوجه می شویم که طرف در زندان تواب بوده است یا تیر خلاص زن بوده یا هر دو. جناب آقای مصداقی که این همه تأکید می کند که یگانه صدای زندانیان دهه ۶۰ می باشد، و "فراز" ایشان را ملقب و مفتخر به "شهید زنده ی پژواک شهدا" کرده است، چرا تنها هنگامی که به نفع اوست، این تیر خلاص بزن ها و تواین زندان های دهه ۶۰ را "پژواک" می کنند؟ در همین نوشته هم در رابطه با یکی از افراد لیبرتی باز هم "بگم؟ بگم؟" می کند.

مهم نیست که طرف چه کاره است، جناب مصداقی تنها زمانی پرونده این جانبیان را "رو" می کند و دست به "افشاگری" می زند که پاچه او را بگیرند. وگرنه، من تا به حال ندیده ام که ایشان ابتداء به ساکن در جایی بنویسند و یا بگویند که من می خواهم یکی، یا چند نفر، یا همه تواین و تیر خلاص بزن های زندان های دهه ۶۰ و جز این ها را افشاء کنم. اگر نفعی به ایشان برسد و بتواند صدای مخالفان ایشان را خاموش کند: بله؛ وگرنه، نه؛ آن هم تنها موردی، و اتفاقاً تنها هنگامی که مورد به نفع ایشان باشد.

\* \* \* \*

نکته دیگری که فکر من را به خود مشغول کرده است، این دو نفری هستند که از «کمپین صدای شهدای دهه شصت - حامیان ایرج مصداقی» به ما معرفی شده اند.

به گواهی خودشان و جناب مصداقی، تعدادشان به صدها نفر در ده ها شهر و در بسیاری از دانشگاه های ایران می رسد و دایم در حال رشد و بزرگ تر شدن هستند. و حدس می توان زد که برخی "افشاگری" های اخیر جناب مصداقی در مورد "کامران دانشجو"، "علیرضا آوایی"، "غلامرضا خلف رضایی" و جز این ها از طریق این گروه بوده است. اما، به نظر می رسد که این دو پرسوناژ کاملاً غیرتصادفی انتخاب شده اند: کرکترها متعلق به یک تراژیدی از نوع شکسپیری می باشند.

یک خواهر و برادر یتیم که با کوشش و همت خود به دانشگاه هنر تهران راه یافته اند. یکی در سال انقلاب به دنیا آمده و دیگری در سال بعد. پدرشان یکی از تروریست های "گروه فرقان" بوده که به اتهام ترور امام جمعه خرمشهر اعدام

شده، ولی آنان، با این که در آن زمان تنها دو و سه سال بیشتر نداشته اند، معتقدند که این چنین نیست. برای اثبات این امر، گفته شده است که دانی ایشان نیز، ایرج صنوبریان، "در ارتباط با فرقان اعدام شده بود." مادرشان نیز، هنگامی که خواهر و برادر، یازده ساله و دوازده ساله بوده اند، در اثر سکتۀ مغزی دار فانی را وداع می گوید. آنان با پدربزرگ و مادر بزرگ خود زندگی می کردند. و از این بدتر، آنان نیز درگذشته اند.

یکی لیسانس نقاشی دارد، که بیش از شصت پرتره [تصویر صورت] از ایرج مصداقی کشیده و دیگری لیسانس عکاسی دارد. تنها "پرتره" ای که انتشار یافته است، اما، یکی از عکس های ایرج مصداقی است که به شکل خیلی آماتوری با یک نرم افزار کمی تغییر داده شده است. کاملاً بعید می دانم که این امر به دلیل کمبود سوژه بوده باشد، تعداد پرتره ها به خوبی نشان می دهد که "فراز" شیفته جناب مصداقی ست و می داند که او یک خود شیفته است. علی رغم داشتن لیسانس عکاسی، تنها دو عکسی که از آنان انتشار یافته، با کیفیت بسیار پائین می باشند. به عکس ها خیره می شوم: آیا واقعاً زنی که ضد رژیم جمهوری اسلامی ست و هم چنین ضد فرقه مجاهدین، تنها عکسش با چادر و چارقد و مقنعه سیاه است؟ از ژست جیمز باندی اش می گذرم. حتماً عینک را هم زده که شناسائی نشود. پس چرا برادرش خودش را استتار نکرده؟! هنوز گیج هستم.

برای این که داستان دراماتیک تر شود، یکی شان از یک "بیماری نادر" رنج می برد، که به طور معجزه آسا از ده سال پیش ظهور کرده است، و درست سر "مواقع حساس" کور می شود. علی رغم تلاش جناب مصداقی، معلوم می شود که هر دوی آنان با این که بچه جنوب ایران هستند و آن جا زندگی می کنند و مترقی و انقلابی هستند، یک رگۀ نچندان نازک، ضدعرب و شوونیست نیز تشریف دارند.

ادامه می دهیم.

چندی بعد، "در اثر ضربه ای که به تحریک دستگاه امنیتی توسط یکی از اعراب خوزستان با چماق به سر او زده شد، دوباره بطور موقت بینایی اش را از دست داد. پس از مدتی "رها" در بازداشت و زندان، در اثر پرتوافشانی با لیزر روی چشم هایش توسط یک پزشکیار ناشی که کوچک ترین تخصصی نداشت، نابینا شد." آنان فقط و فقط به خاطر دفاع از ایرج مصداقی و نوشته هایش از دانشگاه اخراج می شوند.

"فراز"، بنا به اظهارات خود و خواهرش، شیفته و عاشق جناب مصداقی است: شب و روز، "از سال ۸۸ فقط طرح شما [جناب مصداقی] را می کشید، هیچی دیگه نمی کشید." از طرف دیگر، "رها" این قدر آقای مصداقی را دوست دارد که حتی دلش نمی آید به جناب مصداقی بگوید به او در وزارت اطلاعات یا جای دیگر به شدت تجاوز شده است، نکنه آقای مصداقی ناراحت شود!

فعلاً فقط ۲ نفر از اعضای این "کمپین" معرفی شده اند و مشت نمونه خروار است. اینان، اهداف آن را در ۱۲ بند توضیح می دهند. بند ۱ آن خواندن "کتاب" "نه زیستن، نه مرگ" با صدای بلند" می باشد. بند ۲، آدم را بی اختیار به فکر وا می دارد: "نشست هایی موسوم به "دهلیزهای پر خون" نقد و بررسی کتاب "نه زیستن نه مرگ".

چند بار این بند را برای خود می خوانم. "نشست های دهلیزهای پر خون"، به حق چیزهای نشنیده. آدم یاد جلسه های دیگ و قابلمه و غسل هفتگی و شبانه و این چیزهای مجاهدین می افتد! این یکی باید حتماً جدید باشد و تازه به بازار آمده باشد. نکنه فکر کرده بودند که وقتی از "رژیم خون آشام" صحبت می شود، منظور همان "دراکولا" است؟! گوگلش می کنم: هیچ چیزی جز چند لینک به همین نوشته بیرون نمی آید. به هر رو لیست ادامه پیدا می کند و همین طور جلو می رود: معرفی این کتاب؛ فیش برداری این کتاب؛ پخش این کتاب و دیگر کتاب های جناب مصداقی؛ یافتن مزارها و عکس برداری از آن ها؛ وبلاگ نویسی، نمایش نامه نویسی، سرودن شعر، آهنگ سازی، کشیدن عکس و طرح و جز

این ها برای کشتارهای دهه ۶۰ و تعریف و تمجید از جناب مصداقی [برای تمامی موارد به مقاله آخر ایرج مصداقی رجوع کنید].

تعریف و تمجید از جناب مصداقی تا حدی است که ایشان به "رها" می گوید: "ببین در مورد من هرچی می خواهید بگید ... هیچ اشکالی نداره. فقط تعریف و تمجید ازم نکنید ... یک موقع دور برم می داره فکر می کنم کسی هستم"، که واقعاً یک شوخی بی مزه است. یا ایشان به لحاظ روحی خجالتی ست، که فرض غیرممکنی ست، یا این که می خواهد خود را "متواضع" نشان دهد، این هم طبق رفتاری که ما تا کنون از ایشان دیده ایم یک فرض غیرممکن است. ایشان خیلی وقت است که "دور" برشان داشته است.

آیا این دو به عمد دقیقاً مثل افرادی که در فرقه ها هستند تشبیه شده اند؟! فکر نکنم که حتی مسلمانان نیز این چنین شیفته قرآن و محمد باشند.

این دو نفر یک صفحه فیس بوکی برای این "کمپین" باز می کنند. و ناگهان سیل پیشنهادهای بیست هزار دلاری و بعد پنج هزار دلاری از زمین و زمان می رسد. یک نفر در کامنت های سایت "[دریچه ی زرد](#)" خوب گفته بود که بابا بیست هزار که چهار برابر پنج هزار است. این که به عقل جور در نمی آید. اول به یکی بگوئی بهت بیست هزار دالر می دهیم، بیا و صفحه را ببند، طرف بگوید نه، نمی بندم. نفر بعدی، از طرف همان گروه، بیاید بگوید بهت پنج هزار دالر می دهیم، ببند. عقل سلیم می گوید که باید رقم بالا می رفته نه پائین.

بی خود نیست که من همیشه هشتم گروهی نه است. به جان خودم اگر می دانستم برای باز کردن و بستن یک صفحه فیس بوکی این همه به آدم پول می دهند، حتماً دیگه هیچی هیچی نه، هفت، هشت، ده تا از این ها تا به حال باز کرده بودم. می گشتم، می دیدم مجاهدین با کی مشکل دارند و برای اون طرف یک صفحه حامی درست می کردم: یکی برای اسماعیل وفا یغمائی؛ یکی برای محمدرضا روحانی؛ یکی برای کریم قصیم؛ چندتا هم برای ایرج مصداقی. هم از وزارت اطلاعات می گرفتم، هم از برادران خداینده، هم از اعوان و انصار مجاهدین. صفحه را می بستم و هفته بعد دوباره باز می کردم: روز از نو، روزی از نو! ولی، اسماعیل و روحانی و قصیم که تو ایران کشته، مرده ندارند! نه، وقت تلف کنی است، همان فقط باید رفت برای حمایت از جناب مصداقی صفحه حامی درست کرد.

چندی پیش از یکی از رفقاء شنیدم که جناب مصداقی مدعی شده است که وزارت اطلاعات به ایشان پیشنهاد مقدار هنگفتی پول کرده است برای همکاری علیه مجاهدین و ایشان رد کرده است. حالا مانده ام که نقل قول آن دوست و گفته جناب مصداقی را باید باور کنم و یا این که وزارت اطلاعات خواهان بسته شدن دکان جناب مصداقی است. به هر رو، چت ها از چپ و راست شروع می شوند: بیا با ما کار کن، هر چقدر مصداقی بهت پول بده، ما بهت بیش تر می دهیم. و بعد فحش ها و تهدید ها.

پاسخ های "رها" به آنان به گونه ای است که آدم بی اختیار فکر می کند که "رها" هم زمان با ایرج مصداقی نیز در تماس است و جواب های او را برای آنان کپی / پیست می کند. من از خواننده این نوشته تقاضا می کنم یک بار دیگر، هرچند به طور اجمالی، یک نگاهی به پاسخ های "رها" بکنم و بعد به ادامه این مطلب بپردازم.

درایت، هوشیاری و انقلابی گری "رها" تا آن جاست که جواب های دندان شکن به همه داده، مخالفان کمپین را در صفحه فیس بوکی اش بلاک می کند و خبر آن در سایت جناب مصداقی نیز پژواک پیدا می کند. از طرف راوی داستان، جناب مصداقی، به ما بارها یادآوری می شود که بنده خدا "رها" و "فراز" در فقر مالی شدیدی به سر می بردند، و طفلک "رها" برای عمل چشمش به شدت به پول احتیاج داشت، ولی با این همه دست رد به سینه تمامی این ها می زند

و تازه می گوید اگر به من میلیاردها دالر پول هم بدهید، باز هم کم است و قبول نمی کنم. به این می گویند استقامت انقلابی. به من یکی شخصاً اگر نیم میلیارد دالر هم بدهند، همه چیز را می بوسم و کنار می گذارم. در سراسر این سناریو، این طور وانمود شده است که تنها کسی که رژیم جمهوری اسلامی، وزارت اطلاعات و سازمان مجاهدین از او می ترسند و خواهان سرکوب کردن او به هر قیمتی هستند، ایرج مصداقی است و نه هیچ کس دیگر و نه هیچ چیز دیگر. هر چی فحش و بد و بیراه هم که به جناب مصداقی می دهند، در حقیقت در اثبات این "حقانیت" است که این تنها اوست که رژیم و مجاهدین را به هراس انداخته است. آیا این سناریو برای شما کمی آشنا نیست؟!

این سناریو تا به آن جا پیش می رود که سازمان مجاهدین با وزارت اطلاعات، و وزارت اطلاعات با سازمان مجاهدین، یک "میثاق" امضاء می کنند، با ورود برادران خدابنده و حسین توتونچی یک "شورای ملی مقاومت" علیه ایرج مصداقی نیز برپا می شود، "ارتش آزادی بخش" برای رهائی از شر مصداقی نیز از همه طرف وارد میدان می شود و همگان دسته جمعی، در یک اتحاد نامقدس، و شاید مقدس، خواهان پایان کار "کمپین" مذکور می شوند. سعی می کنند آنان را تطمیع مالی بکنند، که کارگر نمی شود. فحاشی می کنند، که کارگر نمی شود. تهدید می کنند، باز هم کارگر نمی شود. رژیم و مجاهدین به دنبال "رها" و "فراز" و جناب مصداقی به دنبال رهائی آنان. سرآخر، به "رها" و "فراز" تجاوز می کنند و آنان را به شکل فجیعی به قتل می رسانند. صفحه "کمپین" بسته می شود. شک ندارم که برای تکمیل این کرکترها، باید گفته می شد، و در واقع از جانب جناب مصداقی این طور تصویر شده است، که هنگام مرگ "رها" و "فراز"، تنها یک کلمه از گلویشان خارج شده است: ایرج مصداقی.

\* \* \* \*

در تاریخ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۵، در صحبت با جناب مصداقی، "رها" می گوید:

سلام  
"رها نفیر":  
آقا ایرج ما به خاک سیاه نشستیم  
الان من چشمام نمی بینم از دوستم خواستم برای [من] تایپ کنه  
فراز بیمارستانه  
امروز یه مرد عربی آمد با چوب محکم زد توی سرم و فرار کرد و بر اثر ضربه به  
چشمام آسیب  
وارد شد  
من و فراز سالهاست با احزاب عرب مبارزه می کنیم مثل خلق عرب و تضامن و تحریریه  
امروز رفتن سراغ فراز و اکسیژن را ازش کنده اند که منجر به سخته اش شده و به من  
ضربه زدن  
بعد امروز موبایلم زنگ خورد که دوستم دیده بود شماره از اردن بوده و یکی پشت خط به  
فارسی  
گفت به زودی می کشیمت کثافت هرزه  
البته قبلاً هم چندبار از سوی اعراب خلق عرب مورد هجوم قرار گرفته بودیم و به ما  
ضربه زده  
بودن و فراز را با تیر زده بودن  
الانم می خوان از بینمون ببرند  
ما ده ساله با خلق عرب می جنگیم و گروه داریم  
قراره بچه ها بیان کمکمون باهاشون بریم تهران یک مدت  
دیدید باز کور شدم"

از یک طرف، این راز که "فراز"، بعد از آزاد شدن از زندان کجا بود، کشف می شود. خدا را صد هزار مرتبه شکر! ولی صبر کن! اگر حال "فراز" این قدر بد بوده که: "رفته اند سراغ فراز و اکسیژن را ازش کنده اند که منجر به سگته اش شده"، پس چه جوری چند روز بدون اکسیژن در خانه بوده، و برای جناب مصداقی تعریف می کرده که چقدر وزارت اطلاعاتی ها از ایشان بدشان می آید و حتی اسم او را بدون این که دچار رعشه شوند و دهان شان کف کند، نمی توانند ببرند؟ فکر کنم این بخش آن به ما یکی اصلاً و ابداً ربطی ندارد.

حتماً این بخش هم که همه جای "فراز" شکسته و یک استخوان سالم در بدن ندارد و تازه علاوه بر تمامی این ها سگته هم کرده است را چگونه می خواهند از دست وزارت اطلاعات و خلق عرب فرار بدهند، و به تهران ببرند هم حتماً به ما ربطی ندارد. پس بیش از این طولش نمی دهیم.

ولی، باز یک مشکل دیگر پیش می آید و آن: ضدیت بیمارگونه "فراز" و "رها" و "کمپین حامی ایرج مصداقی" با "خلق عرب" می باشد. این یکی دیگه واقعاً نوبرش است. به قول جوانان امروزی: من یکی که هنگ کردم و احتیاج به یک ری بوت دارم!

اما، جناب مصداقی خود را از تکاپو نمی اندازد و چنین توجیه می کنند، ببخشید اشتباه تایی است، چنین توضیح می دهند: "ذکر این نکته ضروری است که "فراز" و "رها" فعالیت های زیادی علیه تمایلات تجزیه طلبانه در خوزستان داشتند و به همین دلیل "فراز" یک بار هدف شلیک گلوله ی آن ها قرار گرفته و از ناحیه ی پا زخمی شده بود." ایشان، معمولاً این قدر دست و دل باز نیستند. رفتار ایشان با هر کس دیگری که از زندان های جمهوری اسلامی روایت خودش را نوشته است، گواه این امر است.

ذکر این نکته هم ضروری است که ایشان درسش را خوب بلد است و می داند که مخاطب اصلی و حامیان ایشان چه نوع افرادی هستند: یکی از ویژگی های شان، که حالا اتفاقی یا غیر اتفاقی سلطنت طلبان، چه هار و چه رام، را نیز در بر می گیرد، ضدیت آنان با تمامی ملیت ها و خلق های ساکن ایران می باشد. پس، به قول مسلمانان عزیز: باکی نیست. دست مریزاد. با این حساب، اگر من درست شیرفهم شده باشم، افراد کمپین حامی ایرج مصداقی، برای حداقل ۱۰ سال، خود را سازمان داده اند و گروه دارند و با خلق عرب می جنگند. و تازه بعد از آن است که این گوهر یکتا، یعنی جناب مصداقی، را کشف می کنند. براوو. آفرین. مرحبا. ول دان [well done]. بی خود نیست وزارت اطلاعات تا این حد از شما هراس دارد. دروغ چرا، من هم دارم یواش یواش شروع می کنم به ترسیدن از شما و حامیان تان.

ادامه دارد